

نگرش انتقادی سنایی نسبت به شعر و شاعری در دیوان اشعار و حدیقه الحقیقه

دکتر احمد رضا کیخافزانه*

مسعود رئیسی**

چکیده

قرن پنجم و ششم دوران آشفته‌گی و نابسامانی است و باعث همه این آشفته‌گی‌ها، بی‌شک، شاهان و حاکمان بی‌لیاقت این دوره بودند. شاعران این دوره معمولاً در دربارها به مدح و ستایش شاهان و اربابان زور و زر که با غلو و اغراق همراه بود، مشغول بودند، شاعرانی که همیشه ملازم درگاه سلاطین بودند و زندگیشان از دریافت صله تأمین می‌شد. سنایی غزنوی، از شاعران و عارفان بزرگ این عصر به شمار می‌رود که سعی نموده است اوضاع نابسامان روزگار خویش را مورد نقد قرار دهد. این مقاله به دیدگاه‌های انتقادی سنایی درباره‌ی شعر و شاعران روزگارش به کمک دو اثر بزرگ وی، دیوان اشعار و حدیقه الحقیقه، پرداخته است. حکیم سنایی، شاعران عصر خویش را به سبب تظاهر به شاعری، کم سواد، نداشتن فکر باریک، عدم ژرف‌نگری، مدح و ستایش‌گری مورد انتقاد قرار داده است.

واژه‌نامه: سنایی غزنوی، انتقاد، شعر، شاعران مداح، دیوان اشعار، حدیقه الحقیقه

ahmad_farzaneh@yahoo.com

* عضو هیات علمی و دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

raeesi.masood@gmail.com

** دانشجوی دکترای دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۵



مقدمه

اسلام مؤید هنر و شعری است که در خدمت مکارم اخلاقی و بیان ارزش‌های معنوی به کار گرفته شود و انسان را در طریق کمال به سوی خدای تعالی رهبری کند. در قرآن مجید با صراحت تمام در مورد شعر و شاعران چنین آمده است: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...» (شعرا/۲۲۷-۲۲۴) شعرا کسانی هستند که گمراهان دنبال آنان می‌افتند. نمی‌بینی که آنان در وادی‌های خیال و دروغ غوطه‌ور می‌شوند و چیزهایی که عمل نمی‌کنند، می‌گویند. مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار صالح به جای می‌آورند و به طور فراوان به یاد خدا هستند.

قرآن در این آیات جنبه واقعیت و مطلوب آن را بازگو می‌کند و می‌گوید: شعر در صورتی که از مغز با ایمان تراوش کند، سودمند و با ارزش خواهد بود.

شعر متعهد، متضمن معانی نیکوی اخلاقی، پیوسته مورد حمایت و جانب‌داری اولیای دین قرار گرفته و بر عکس اشعار مشتمل بر مضامین خلاف اخلاق همواره مورد مذمت بوده است.

«در حدیثی منسوب به حضرت رسول (ص) در مورد شعر آمده است: سئِلَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ الشُّعْرِ، فَقَالَ: كَلَامٌ حَسَنٌ حَسَنٌ وَقَبِيحٌ قَبِيحٌ، در مورد شعر از رسول اکرم (ص) سؤال شد. گفت: سخن و کلام خوب آن خوب و نیکو است و سخن زشت آن، زشت و ناپسند است». (دهخدا، ۱۳۶۳: ۳۱۰)

یکی از تأثیراتی که غلبه حاکمان مستبد بر علوم اسلامی و ادبیات داشت، پیدایش مدح و تملق در شعر و ادب فارسی است. چنان که با یک چشم‌انداز به گذشته ادب فارسی، مشخص می‌شود که محتوای بخش عمده‌ای از آثار ادب فارسی از جمله آثار منظوم را موضوعاتی نظیر: مدح و تملق و خوش آمدگویی‌های مصلحتی از پادشاهان خودکامه و صاحبان زر و زور و تروییر، وصف می‌ و می‌خوارگی، عشق‌بازی از نوع زن‌بارگی و غلام‌بارگی و... تشکیل می‌دهد و از شعر به عنوان ابزار تبلیغی و موجه نشان دادن جباران به اصطلاح ادب پرور و هنر دوست تاریخ، آن هم با مبالغات و اغراق‌گویی‌هایی بهره‌برداری می‌شود. نظیر:



نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسالان دهد
(فاریابی، ۱۳۶۱: ۱۱۳)

از این انحطاط اخلاقی و وضع فلاکت بار شاعران متملق درباری که حرفه‌شان چیزی از نوع
گدایی است، خود شاعران نیز آگاهی داشتند و به درد جانکاه مذلت آور آن متوجه بودند و در
موارد فراوان به آن اشاره کرده‌اند:

هر چند شاعری به گدایی فتاده است من شاعرم به نام ولی نیستم گدا
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۲۰)

انوری ایبوردی به صراحت از این سقوط اخلاقی و تنزل شخصیت شاعران مزبور و بی‌اعتنا به کار
شاعری که شامل خود او نیز شده است، چنین شکواییه دارد:

ای برادر می‌شنو رمزی ز شعر و شاعری

تا ز ما مشتگی گدا کس را به مردم نشمیری

دان که از کناس نا کس در ممالک چار نیست

حاشا لله تا نداری این سخن را سرسری

باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد

در نظام عالم از روی خرد گر بنگری

آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است

نان ز کناسی خورد بهتر بود کز شاعری...

گر مرا از شاعری حاصل همین عار است و بس

موجب توبه است و جای آن که دیوان بستری

(انوری، ۱۳۷۲: ۴۵۴ و ۴۵۵)

شعر نباید تنها ابزار بیان عواطف خصوصی و مسایل شخصی چون شادی و اندوه، بیم و امید، عشق
و کین باشد؛ بلکه باید دربرگیرنده و بازتابنده دردمندی‌های اجتماعی و سیاسی و پژواک رسای
بانگ و فریاد طبقات ستمدیده جامعه باشد، شعر و شاعر باید در خدمت اخلاق‌سازی باشند، شاعر
باید در هر دوره و زمانی، گوشه‌ای از احوال مردم روزگار خود را در اشعارش منعکس کند؛ زیرا



شاعران پیام‌آورانی هستند که با ژرف‌نگری و باریک‌بینی، بهتر از دیگران می‌توانند پیام خود را به دیگران برسانند.

اما در دوره‌های گذشته به خصوص در قرون پنجم و ششم، کمتر شاعری وجود داشت که شعر را فقط در خدمت جامعه ستم‌دیده و اخلاق‌سازی بکار برد. زیرا شاعران این دوره معمولاً در دربار شاهان به مداحی حاکمان زور و زر، امرا و وزرای آنان مشغول بودند، و اگر این شاعران در مدایح خود از درد و رنج‌ذکری به میان آورده‌اند، یا غم و اندوه خود شاعر است یا غم و اندوه ممدوح، از جامعه و احوال مردم به ندرت سخنی به میان آمده است؛ زیرا که شاعر درباری که صاحب مال و جاه شده است، کمتر با مردم بینوا و محروم جامعه رابطه‌ای داشته است.

«نیچه درباره این دسته از سخنوران مداح و چاپلوس می‌گوید: من شاعران را به اندازه کافی منزّه و پاک نیافته‌ام، آنها آبهای خود را گل‌آلود می‌سازند تا به نظر، عمیق جلوه کند. بهترین تفکرات آنان را قدری خودپرستی و قدری کسالت به وجود آورده است.

من از شعرای جدید و قدیم خسته شده‌ام. همه آنها را بسیار سطحی و پوشالی می‌یابم و به دریا‌های کم عمق تشبیه می‌کنم، درست است که در دریای اینان مروارید نیز می‌توان یافت. شاعران گمان می‌برند که هر کس بر روی چمن یا دامن کوهساری سرسبز بنشیند و گوشه‌های خود را تیز کند، از آن چه میان زمین و آسمان است، باخبر می‌شود. از دریا هم آنان تنها خودستایش را آموخته‌اند. در هر حال شاعران به تماشاگر نیازمندند، اگر چه تماشاگر آنان یک گله گاو باشد.» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۲۱)

شعر و شاعران درباری در قرن پنجم و ششم

یکی از جمله رذایل اخلاقی انسان، تکبر و عجب است و از نشانه‌های افراد مستکبر و مغرور این است که خود را برتر از دیگران می‌پندارند و دوست دارند که همه به مدح و ستایش آنها پردازند و در این راه بذل و بخشش‌های فراوانی می‌کنند. «هر کس بر دل او حبّ جاه و برتری مستولی شود، همگی همت وی بر مراعات جانب خلق مقصور می‌گردد و از ملاحظه رضای خالق دور می‌شود و پیوسته از ریا، اعمال و افعالش را در نظر مردم جلوه می‌دهد و دورویی را شعار و نفاق را



شیوه خود می‌کند... در این مورد سید عالم (ص) فرمود: «مردمان هلاک می‌شوند به واسطه متابعت هوا و هوس و دوستی مدح و ثنا». پس «هان از ستایشگران مباشید و هرگاه مدح کنندگان را ببینید به چهره‌هایشان خاک فرو ریزید». (رمجو، ۱۳۶۶: ۲۵)

نه تنها مدح و ستایش صاحبان زر و زور در اسلام منع شده است؛ بلکه همنشینی و مجالست با قدرتمندان و مستکبران زورگو نیز منع شده است.

یکی از تأثیرات که غلبه حاکمان مستبد بر علوم اسلامی و ادبیات داشت، پیدایش مدح و تملق در شعر و ادب فارسی است، چنان‌که در یک چشم‌انداز به گذشته ادب فارسی روشن می‌شود که محتوای بخش عمده‌ای از آثار ادب فارسی از جمله آثار منظوم (البته به استثنای تعدادی از شاهکارهای ادب حماسی و عرفانی) موضوعاتی نظیر مدح و تملق و خوش‌آمدگوییهای مصلحتی از پادشاهان خودکامه و خاندان و صاحبان زر و زور و... را تشکیل می‌دهد. و از شعر به عنوان ابزار تبلیغی و وسیله تطهیر و موجه نشان دادن ظلم و ستم جباران به اصطلاح ادب پرور و هنردوست بهره‌برداری می‌شود و متأسفانه می‌بینیم که اغلب شعرای معروف و پر آوازه ما در خدمت حکومت‌های طاغوتی بوده‌اند و از خوان نعمت این جباران به زندگی مرفه‌ای دست یافته‌اند، چنان‌که درباره فرخی سیستانی می‌خوانیم «کارش بدان جا رسید که تاییست غلام سیمین کمر از پس او بر نشستندی». (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۶۵)

«کاری که روزنامه‌های دولتی و رادیو و تلویزیون و مجموعه رسانه‌های تحت کنترل و رهبری دولتها، امروز انجام می‌دهند، در گذشته به عهده جمعیت شعرا، یعنی شاعران درباری بوده است، این نکته را قبل از هر کسی، در قرن نوزدهم، ژوکوفسکی، خاورشناس روس، هوشیارانه دریافته و گفته است: «شاعران درباری کارشان دو چیز بوده است: یکی تا حدی ایفای وظیفه روزنامه‌نگاری امروز و دیگر - و به وجه صمیمی‌تر - تکالیف همنشین موافق و حریف بزم و سخن‌چین و ریزه‌خوار خوان نعمت». اگر کسی به این رساله‌ها چشم و گوش دوخته باشد، از خلال این رسانه‌ها، بهشتی را می‌بیند که در آن به ندرت واقعه‌ای ناگوار روی می‌دهد و اگر چشم زخمی به یکی از گردانندگان این بهشت برسد، از طریق رسانه شعر به گونه‌ای عرضه می‌شود که نه تنها



اعتراف به ضعف و شکست نیست. بلکه زمینه‌ای است برای تبلیغ قدرتمداری ممدوح». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۹۵)

یکی از ویژگی‌های ادبی این دوره، افزایش تعداد اشعار، به ویژه اشعار مدحی است. «دربارهای سلاطین غزنوی و سلجوقی و دیگر امارت‌های محلی مجمع شاعران بود که شاعران موظف بودند در مواقع معین قصایدی بسرایند و در جلسات خصوصی و عمومی مانند محافل مختلف و اعیاد و جشنها و وقایع گوناگون آنها را بخوانند». (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۴۳۲)

در هیچ زمانی از دوران هزار و دویست ساله شعر فارسی، به اندازه دوره غزنویان و سلجوقیان، شاعران نامور و بزرگ وجود نداشته است. بزرگترین شاعران قصیده سرای که اغلب دارای سبک و شیوه‌ای خاص بوده‌اند در این دوره می‌زیسته‌اند، که در تاریخ ادبیات دکتر صفا به‌طور مفصل در مورد آنها بحث شده است، از جمله: رودکی، دقیقی، کسایی، عنصری، فرخی، فردوسی، عسجدی، غضایری، معزی، سنایی، نظامی، مسعود سعد، عطار، قطران تبریزی، ابوالفرج رونی، رشید وطواط، ناصر خسرو، فاریابی، فلکی شروانی، اثیرا خسیکتی و غیره که از همه آنها به غیر از ناصر خسرو و عطار، از سایرین مدایحی باقی مانده است.

در دربارها میان شاعران رقابت برقرار بوده و هر یک می‌کوشیدند که شعر بهتری عرضه کنند. قصاید و مدایح این عهد اغلب دراز و مفصل است. «مؤلف لباب‌الالباب هنگامی که در سمرقند توقف داشته از کثرت اشعار رودکی، شاعر عهد سامانی در شگفت شده و نوشته که دیوان او به صد دفتر بر می‌آید». (همان: ۴۳۳)

«سلطان محمود غزنوی ممدوح شاعران پرآوازه‌ای چون: فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری، غضائر رازی و... بوده و دربارش قبله‌گاه و محل آمد و شد چهارصد شاعر حرفه‌ای ستایشگر ادرار بگیر می‌باشد و این شاعران در مورد مکارم اخلاقی او داد سخن داده‌اند و دفترها و دیوانهای حجیم را در وصف بزرگواریهایش پر کرده‌اند، و او را به آسمان برین و اعلی‌علین رسانده و همتای خداوندش خوانده‌اند، چنان‌که فرخی با ترک ادب شرعی درباره او گفته است:

بری بود ز نقائص چو خالق سبحان». (رزمجو، ۱۳۶۶: ۳۹ و ۴۰)



شمیسا در مورد این گونه مدایح اغراق آمیز می‌نویسد: «باید توجه داشت که شعر مدحی هم به نحوی ریشه در اوراد و اذکار و سروده‌هایی دارد که در اعصار کهن در باب خدایان و مظاهر آنان (خورشید، شاه و...) سروده می‌شد و چون پادشاهان مظهر باروری و حیات و خدای روی زمین تلقی می‌شدند، آن سروده‌ها جنبه القا و تلقین به طبیعت و دعا داشتند. سرود زیر از زبان یکی از علمای سالخورده مصر خطاب به فرعون آمون هوتپ چهارم می‌تواند نمونه یکی از مدایح در معنای باستانی آن باشد: ای کسی که به شکل پدر خود، خورشید، هستی! روشنایی تو دو کشور مصر سفلی و علیا را منور می‌کند و در این دو کشور هیچ بیغوله‌ای نیست که از نور تو روشن نشود و هیچ غار و چاه تاریک نیست که چشم‌های تیزبین تو آن را نبیند و گوش تو در سراسر این دو کشور، کوچکترین صدا را می‌شنود، و لو صدای صحبت ماهی در قعر رود نیل باشد و زبان گویای تو از شاهین ترازوی خدایی که بعد از مرگ به حساب ما می‌رسد، عادل‌تر است». (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۶ و ۲۵۷)

در این دوره بازار لاف‌بافی و هرزه‌گویی چنان گرم است، که کار چاپلوسی و تملق به ابتذال کشیده می‌شود، حتی ادیبان نیز از آن آگاهند و برای پیشگیری از بی‌رونق شدن کالای شعر، به مداحان چنین توصیه می‌کنند: «مدح چون گویی قدر ممدوحان بدان، کسی را که هرگز کاردی بر میان نبسته باشد، مگوی که تو به شمشیر، شیرافکنی و به نیزه، کوه بیستون برداری و به تیر، موی شکافی. و آن که هرگز بر خری ننشسته باشد، اسب او را به دلدل و براق و رخس و شب‌دیز مانده مکن». (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۱۹۰)

و در عین این گونه نصایح تأکید داشته‌اند که «بر شاعر واجب است که بر طمع ممدوح آگاه بودن و بدانستن که وی را چه خوش آید، آنگاه وی را چنان ستودن که وی می‌خواهد، که تا آن نگوئی که خواهد تو را آن ندهد که تو خواهی». (همان: ۱۹۱)

«هدف اصلی شاعران هم در این گونه اشعار همین بود- تصرف در نفوس ممدوحان به قصد تحریک سخاوت آنها- و هر جا که این مقصود حاصل نمی‌شد، عکس‌العمل شاعر سخت بود و غیر شاعرانه... هر جا ممدوح گشاده‌دستی پیدا می‌شد که از ساده‌دلی یا زیرکی برای دروغ‌های متملقان، ارزشی قایل بود، از همه جا شاعران و مسخرگان و خوش‌آمدگویان به دورش جمع



می‌شدند تا از آن باران طلایی که از دستش می‌بارید، سیراب شوند و اگر بهره‌ای حاصل نمی‌شد، او را ترک می‌کردند به قصد جایی دیگر. فهم و علاقهٔ ممدوح و لیاقت او اهمیت نداشت و این نکته را خان‌های غارتگر و جاهل قرون تالی هم - مثل خود شاعران - درک می‌کردند. در واقعهٔ افغانه، یک امیر ناتراش در فارس مورد ستایش شاعری قرار گرفت که وی از شعر او هیچ نفهمید؛ اما وقتی چند بیتش را گوش کرد، گفت: کافی است، می‌دانم چه می‌خواهد، قدری پول به او بدهید». (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۵۰)

در این دوران شاعران درباری به ثروتهای عظیمی دست یافته بودند، بیشتر شاهان این دوره، با تصرف سرزمین‌های نو و بسط قلمرو و حکومت خود، صاحب ثروت فراوانی شده بودند و پیوسته به ثروت خود می‌افزودند. در هیچ دوره‌ای این همه مال و ثروت نثار شاعران نشده است. در عهد غزنویان، سلاطین گروهی از شعرای مدیحه‌سرای متملق را به دور خود جمع کرده بودند و به کمک آنها دستگاه شکوهمند و وسیع و پرخرجی را برای تبلیغات سیاسی و کوبیدن مخالفان خود بر پای کرده بودند. شجعی به نقل از تاریخ گزیده می‌نویسد: «محمود علما و شعرا را دوست داشتی و هر سال زیادت از چهارصد هزار دینار او بر این جماعت صرف می‌شد». (شجعی، ۱۳۴۹: ۴۶)

فرخی در مدح صلوات محمود غزنوی می‌گوید:
کف او را نتوان کردن مانند به ابر

دل او را نتوان کردن مانند به یم

ور تو گویی که دل او چو یم است این غلط است

کاندر آن ماهی و مار است و این جود و کرم

(فرخی، ۱۳۴۹: ۲۳۵)

ممدوحان به ویژه سلاطین و صاحبان زر و زور، شاعران را به خدمت می‌گرفتند تا آنان را بر وجهی مبالغه‌آمیز بستانند، تا به این وسیله عطش خودخواهی خود را فروشانند. و با چنین اشعار اغراق‌آمیزی، مردم روزگار را فریب دهند و عیوب خود را زیر این اشعار که همچو نقابی زیبا بودند، پنهان بدارند، صاحبان قدرت به جای این که از صاحبان علم و معرفت بخواهند تا استعداد خود را در راه ترویج و پیشرفت علم و دانش به کار بگیرند و به ارشاد مردم مشغول شوند، آنها را



و اداری می‌کردند تا به دروغ و با مدیحه‌های اغراق‌آمیز از سخاوت، شجاعت، عدالت و دادگستری و رعیت‌پروری آنها سخن بگویند.

شاعران عامل شهرت و شوکت دربارها و پادشاهان بودند؛ زیرا در قرن پنجم و ششم حضور شاعران متعدّد از نشانه‌های اهمّیت و اعتبار دربار به شمار می‌آمد. از این رو امرا و حاکمان و شاهان سعی داشتند تا به طرق مختلف شاعران و ادبا را به سوی خود متمایل سازند.

وزین‌پور به نقل از تاریخ مفصل ایران درباره شعر دوستی محمود غزنوی می‌نویسد: «تمام تظاهراتی که در این راه از محمود دیده شده از آن نظر بوده است که وجود شعرا و علمای معروف در گرد دربار در آن ایام، از اسباب شکوه و جلال محسوب می‌شده و شعرا با سرودن مدایح برای امرا و سلاطین و فضلا با نوشتن کتب و رسائل به اسم ایشان، بهترین وسیله نشر مفاخر و بلندآواز ساختن نام ممدوحین و مخدومین خود بودند تا آن‌جا هر درباری که عدّه شعرا و فضلائی آن بیشتر و نام و نشان ایشان معروف تر و درخشان‌تر بود بر دربارهای دیگر فخر می‌فروخت، و محمود که در عصر خود نمی‌توانست درباری را از هیچ جهت نامی‌تر از دربار غزنه ببیند، هر جا از این شعرا و دانشمندان می‌یافت، آنان را به وعده و وعید به غزنین می‌کشاند». (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۶۵ و ۱۶۶)

«از آن‌جا که گذشته از هم‌چشمی سلطان محمود با امرا و شهریاران معاصر خود، در دربار و تبار او نیز حس رقابت به جنبش آمده و طرفداران مسعود و محمد که هر یک می‌خواست ولیعهد پدر باشد، بر ضد یکدیگر بودند و محمود خود شعر را در اغراض سیاسی بکار می‌برد و هم شعر را تا اندازه‌ای در نزد او قرب و منزلت بود. به تبعیت سلطان غزنوی، درباریان او هم در انجام مقاصد به شعرا توسّل جسته و افکار آنها را در مقابل اموال خریداری کردند، تا آنها نیز گاه و بی‌گاه مقاصد آنان را به محمود تلقین می‌نمودند. و در نتیجه شعر بازار سیاست شد و بها افزون کرد و شعرا محتشم گردیدند و عدّه آنها رو به افزایش گذاشت». (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۱۳۳)

نگرش انتقادی سنایی نسبت به شعر و شاعران

«شاعر راستین، جز آن چه را که با روح و قلب خود احساس کرده است، نمی‌سراید؛ امّا شاعر ناراستین، کسی که ادعای شاعری دارد و در واقع ناشاعری بیش نیست، به هر مناسبتی شعر می‌بافد



و برای او که از احساسات ظریف و عواطف شریف برخوردار نیست، گفتن یاوه‌هایی به نام شعر برای هر کس و در هر مورد و در هر مقام کار آسانی است.» (کسمایی، مجله یغما، ۱۳۴۴: ۲۴۰)

زمانی که شاعران راستین، پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی زمان خود را شناخته‌اند، در تعدیل اوضاع زمان و آرامش و آسایش روزگار خویش کوشیده‌اند؛ اما گروهی نیز با روش‌های چاپلوسانه و ریاکاری‌های زشت و ناپسند خود، در خدمت نابکاران فاسد و ظالم قرار گرفته‌اند. سنایی نه تنها در زمره گروهی دوّم قرار ندارد، بلکه مدح‌های اونیز بر روی هم در ارتباط با گروه نخست، صلاح و رستگاری مردم را هدف داشته است:

شعر من سوی کافر و مؤمن
همچو آب است و نفس از او ایمن
(سنایی، ۱۳۸۳: ۷۱۴)

به عقیده سنایی، شعر شاعر باید در مورد احکام شرعی و دینی باشد:

شعر من شرح شرع و دین باشد
شاعری عقل را چنین باشد
(همان: ۷۲۵)

شعر شاعران عصر سنایی، همانند شعر خود سنایی روان است؛ اما شعر سنایی به چشمه آب حیات روان است و شعر آنها به سوی جهنّم:

گفته من روان شمار روان
در دو عالم چو چشمه حیوان
شعر ابنای عصر اندر شرّ
هم روان است لیک سوی سقر
(همان: ۷۱۴)

سنایی، شاعران را که خویشان را با مدیحه سرایی درباره قدرتمندان، مدایحی که چاپلوسی و گرافه‌گویی از آنها می‌بارد، به مقامات پر آسایش رسانیده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دهد. «درباره میزان شعردانی آنان و آگاهی‌شان بر آداب و ارکان شاعری می‌گوید که اینان نه تنها بر زیر و بم کار شاعری آگاهی ندارند، بلکه حتی از اصول و نکته‌های ابتدایی آن نیز بی‌خبرند. آنان پیوسته بر سر مسائل و مقولاتی چون «عروض» و «علل شعر» و «سالم» و «منزح» آن به جدل و مناظره می‌نشینند و سخن از «افاعیل و مفاع و فاع» می‌گویند؛ اما به قدری از راز شاعری بی‌خبرند که «هزج» را از «منسرح» باز نمی‌شناسند.



شعرشان بیشتر منحول و سرقت از دیوان دیگران است و تازه بر این همه کاستی و ناتوانی در کار شاعری ده‌ها عیب و نکته دیگر می‌افزایند و شعر منحول و ناقص خود را همه جا و هر بار به نام شعر تازه و نو سروده، می‌خوانند. پیش هر فرومایه‌ای، ریش و دم می‌جنبانند، بر آستانه هر «خَباز» و «قصاب» و «درزی» از شعردانی خویش لاف می‌زنند و در مدح و توصیف آنان نیز، هیچ تمایزی بین نیک و بد و مروارید و خزف نمی‌گذارند و آن چه از این کار، آنان در جامعه و در میان مردم حاصل می‌کنند، این که همه مردم از دیدن موجودی به نام شاعر به تهوع می‌افتند و پیوسته از شاعران می‌گریزند... سنایی هم خلق و خوی سیری ناپذیر آنان را آزموده و هم راه و شیوه شاعری آنان را خود به پای خویش رفته بود، در نتیجه در کار شاعران آن چه که برای دیگران جذبه و تاللو داشت، در چشم او جز حيله و دها و چشم بندی چیز دیگری نبود... شعر همه شاعران در چشم او بیش از یک «شلواربها» یا «نانبها» ارزش دیگری نداشت.» (درگاهی، ۱۳۷۳: ۳۴ و ۳۵)

شاعران را پایه بی شرمی بود تا زان قبل حاصل و رایج کنند از مدح ممدوحان عطا (سنایی، ۱۳۸۰: ۴۰)

وی نمی‌تواند نفرت و بیزاری خود را از تمایل این شاعران به فروختن هنر و روح خود در ازای متاع‌های زودگذر دنیا پنهان کند؛ چرا که این گونه شاعران آبروی شعر و شاعری را برده‌اند:

اگر نیامد تر شعر من رواست از بهر آنک
نماند آب سخن را چورانی از پی نان
(همان: ۴۵۰)

شعر برده به گازر و جولاه	خواسته زو بهای کفش و کلاه
همچو خلقانیان کهن پیرای	کرده یک شعر را دو گرده بهای
همچو سگ در به در به در یوزه	خوانده مر زهر را شکر بوزه
مدح شاهان به عامیان برده	دیو را هوش خویش بسپرد
جای خلخال تاج بنهاد	شعرشان همچو ریششان ساده
هیچ نشناخته معانی را	بد زبانی ز خوش زبانی را...
نزد ایشان کراسه با کاسه	هست یکسان چو تاس با تاسه...
همه محتاج لقمه نانند	همه بی آلتند و حیرانند



همه ناشسته روی و منحوسند
همه با روی و طلعت شومند
همه تطفیل خوی و جاسوسند
زان همه ساله خوار و محرومند

(سنایی، ۱۳۸۳: ۶۴۷ و ۶۴۸)

در ادامه چهرهٔ این شاعران گدا صفت را این گونه به تصویر می‌کشد:

دان که هستند در سخن منحول
از عروض و علل زنند نفس
در افاعیل و در مفاع و فعول
کرده انجام بیت را آغاز
یک قصیده دو یست جا خوانده
شده قانع به یک دو دسته تره
یک دو فصل رکیک کرده ز بر
برخَباز و کلبه هراس
بر اسکاف و درزی و خفاف
همگان مدح ناسزا گفته
در و خرمهره جمع کرده به هم
گاه تکرار در مقوله فضول
سالم و منزحف ز پیش ز پس
گفته دایم به جای فضل فضول
هزج از منسرح ندانند باز
پیش هر سفله ریش را لانده
فرق نا کرده ناسره ز سره
کرده از کدیه شهر زیر و زبر
پیش قصّاب و مطبخ روّاس
زده در شاعری هزاران لاف
خزف و درّ به یک نمط سفته
بی خبر در سخن ز بیش و ز کم

(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۴۸ و ۶۴۹)

به آن‌ها یادآور می‌شود که شاعر و سخنور آن کس نیست که فقط یکی دو بیت یاد داشته باشد، بلکه باید بر معانی نیز تسلط داشته باشد:

نه هر آن کس که یک دو بیت بخواند
باشد آن کس سخنور و شاعر
ژاژ خایبند و دم و ریشش بلانند
بر معانی شده بود ماهر

(سنایی، ۱۳۸۳: ۶۴۹)

چنین شاعرانی را از جاهلان بدتر می‌داند و به شاه توصیه می‌کند، اگر کار خیری می‌خواهد انجام دهد، بهتر است نسل این گونه شاعران را از بین ببرد:



شاه اگر کارها گزیده کند نسلشان از جهان بریده کند
(همان: ۶۴۹)

سنایی به حدی از اعمال و رفتار آنها به تنگ آمده، که آرزو می کند هلاک شوند:
ایزد این قوم را هلاک کناد دهر از ایشان بجمله پاک کناد
چند از این جری بر مثالبشان روح باادا جـدا ز قالبشان
(همان: ۶۵۰)

شاعران این دوره کسانی هستند که برای امرار معاش، افراد ظالم را با کسانی مثل عمر که مظهر عدالت بوده، برابر می دانند:

وصافی برای وقف ادرار و عمل با عمر در عدل، ظالم را برابر کرده اند
(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۴۸)

«شاعران، مانند مسخرگان و ندیمان، درگاه امیران را قبله امید خویش کرده بودند و کام و مراد تن و جان را از محتشمان و توانگران دریوزه می کردند». (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۵۹) سنایی این گونه شاعران را که فقط به خاطر زراندوزی و پرکردن کیسه خود شعر می گویند، مورد انتقاد قرار می دهد.

ناسزایان را ستودی بیکران از بهر طمع گسترانیدی به جدّ و هزل طومار سخن
از پی آن که تا یکی گوهر به دست آرد مگر ننگری تا چند گونه رنج بیند کوهکن
(سنایی، ۱۳۸۰: ۵۳۰)

در ادامه می گوید: که اگر تو واقعاً مرد خداجوی هستی، پس چرا گرفتار هوا و هوس شده ای و دیگری را مورد ستایش قرار داده ای؟

گر خداجویی چرا باشی گرفتار هوا گر صمد خواهی چرا باشی طلبکار وثن
هیچ کس نستود و نپرستید دو معبود را هیچ کس نشنود روز و شب قرین در یک وطن
(همان: ۵۳۰)

سنایی شاعرانی را که هدفشان فقط جمع آوری مال دنیا است از حیوان پست تر دانسته و درباره آنان چنین می سراید:



اندرین عصر بوالفضولی چند
 هیچ نیافته از علوم اثر
 همچو خر مانده عاجز معلف
 همه چون گاو و خر کشنده بار
 بی خبر جمله از حقیقت کار
 همه از علم دین شده ناهار
 همه اشتر صفت اسیر مهار
 کرده از بر دو فصلک ترفند
 هیچ نیافته ز حال خبر
 کرده عمر عزیز خویش تلف...

(سنایی، ۱۳۸۳: ۶۴۱)

گاهی شعر و شاعری به درجه ای تنزل پیدا می کند که شاعر برای کسب معاش، مجبور است که شعر را که به مانند «درردی» است، نثار «خوک صفتان» کند. چنان که سنایی در معرفی شعرای عصر خود می گوید:

یک رمه ناشیان شعر پرآش
 خویشین کرده اند شعر تراش
 (همان: ۶۸۳)

حکیم سنایی شعر شاعران درباری را شعار می داند نه شعر:
 هیچ جاهل در جهان مفتی نگشته است از لباس

هیچ گنگ اندر جهان شاعر نگشته است از شعار
 (سنایی، ۱۳۸۰: ۲۱۳)

وی شعر این گونه شاعران مداح و چاپلوس را به مانند خرمهره می داند در مقابل درّ و مروارید و به مانند بر که ای در مقابل دریای پهناور:

هر کس شعر سرایند و لیکن سوی عقل
 دربه خرمهره کجا ماند و دریا به غدیر
 (همان: ۲۳۸)

سنایی شعری را قبول دارد که در خدمت دین باشد:

میر میرت بر زبان بینند و پس در وقت مرگ
 یا مخوان فوضت امری یا مگو کس را امیر
 (همان: ۲۸۹)

در جایی دیگر می گوید:



شکر کن زان که شرع و شعرت هست خرت ار نیست گو شعیر مباش
(همان: ۳۲۴)

زمانی که سنایی هیچ نشانی از صداقت و راستی و بکرنگی در شاعران عصر خود نمی‌بیند، به آن‌ها
توصیه می‌کند که دست از این شعر و شاعری چاپلوسانه کشیده و به شرع روی بیاورند:

شاعری بگذار و گرد شرع گرد از بهر آنک

شرعت آرد در تواضع، شعر در مستکبری

خود گرفتم ساحری شد شاعریت ای هرزه گوی

چیست جز لا یفلح الساهر نتیجه ساحری

رمز بی غمز است تأویلات نطق انبیاء

غمز بی رمز است تخیلات شعر و شاعری

هرگز اندر طبع یک شاعر نینی حذق و صدق

جز گدایی و دروغ و منکری و منکری

هر کجا زلف ایازی دید خواهی در جهان

عشق بر محمود بینی کپ زدن بر عنصری

فته شد شعر تو چون گوساله زرین یکی

لا مساس، آواز درده در جهان چون سامری

(همان: ۶۵۸ و ۶۵۹)

در ادامه به آنها می‌گوید:

چند گویی گرد سلطان گرد تا مقبول شوی رو تو و اقبال سلطان، ما و دین و مدبری

(همان: ۶۶۰)

چرا که ما شاعران راستین بر حرص و شهوت غلبه کرده‌ایم؛ اما بر عکس ما، شاهان مغلوب حرص
و شهوت شده‌اند، پس چگونه ممکن است شاعری که پادشاه است، بندگی بنده شهوت و حرص و

آز را بکند:



حرص و شهوت خواجگان را شاه و ما را بنده‌اند
بنگر اندر ما و ایشان گرت ناید باوری

پس تو گویی این گره را چاکری کن، چون کنند

بندگانِ بندگان را پادشاهان، چاکری؟

(همان: ۶۶۰)

در حدیقه، در مَدَمَت شاعران مدّاح چنین می‌گوید:

زان عمل سال و ماه شاد و کشند

شده راضی به جور همچو خودی

ریش خود می‌ریند و شادانند

همچو سگ خواستار لقمه نان

سجده آرد بایستد به دو پای

خوانند او را به حاتم طایی

تاش زان ترهات بسستاید

می‌ستاید که سخت بی‌بدلی

بگذارند به شرح عزّ علیّ

از خدا هر چه خواستی دیدی....

(سنایی، ۱۳۸۳: ۶۸۸)

و آن کسانی که بار خلق کشند

سال و مه از برای نیک و بدی

ابلهی را خدایگان خوانند

روز و شب در رکاب سفله دوان

ور کند عطسه مرو را چو خدای

و ز پی یک دو نان به رعنایی

در سخن سفله ژاژ می‌خایند

در شجاعت و را بسان علی

در سخاوت و را ز حاتم طیّ

گر خدا را چنان پرستیدی

سپس خود را از آن‌ها جدا کرده و می‌گوید:

ای سنایی خدای را کن شکر

تابوی زنده شکر او می‌گوی

که نه ای همچو ابلهان در سکر

به در آفریده هیچ می‌بوی

(همان: ۶۸۹)



نتیجه گیری

یکی از تأثیرات که غلبه حاکمان مستبد بر علوم اسلامی و ادبیات داشت، پیدایش مدح و تملق در شعر و ادب فارسی است، چنان که در یک چشم انداز به گذشته ادب فارسی روشن می شود که محتوای بخش عمده ای از آثار ادب فارسی از جمله آثار منظوم (البته به استثنای تعدادی از شاهکارهای ادب حماسی و عرفانی) موضوعاتی نظیر مدح و تملق و خوش آمدگوییهای مصلحتی از پادشاهان خودکامه و خاندان و صاحبان زر و زور و... را تشکیل می دهد. و از شعر به عنوان ابزار تبلیغی و وسیله تطهیر و موجه نشان دادن ظلم و ستم جباران به اصطلاح ادب پرور و هنردوست بهره برداری می شود و متأسفانه می بینیم که اغلب شعرای معروف و پر آوازه ما در خدمت حکومت های طاغوتی بوده اند و از خوان نعمت این جباران به زندگی مرفه ای دست یافته اند.

حکیم سنایی معتقد است که اهل ادب و هنر باید احوال جامعه و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود را تا حدی در آثار خویش منعکس کنند، زیرا زیور آثار هنر مندانه، بیان دردهای جامعه است.

سنایی با جریان شعر عصر خویش به خوبی آشناست. آثار شعرای روزگارش را مورد نقد و ارزیابی قرار می دهد. وی ضمن انتقاداتی که نسبت به شاعران هم عصر خویش و شعر آن ها مطرح می کند، دغدغه ها و نگرانی های خویش را از بابت نرول کیفی شعر آن دوران به وضوح بیان نموده است. بیشترین انتقادات حکیم سنایی از شاعران عصر خود در موضوعاتی چون: افزایش شاعران مداح و شاعرانها، پرگویی و بسیارگویی، مدیحه گویی و ستایش گری، چاپلوسی، بی بهره بودن از باریک اندیشی است.

منابع

- قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه ای.
- اصفهانی، جمال الدین؛ دیوان، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۲.



- انوری ایوردی، اوحد الدّین؛ دیوان، به اهتمام مدرّس رضوی، ج ۲، چاپ سوّم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
- درگاهی، محمود؛ طلایه دار طریقت، چاپ اوّل، مؤسّسه فرهنگی و انتشارات ستارگان، کرمان، ۱۳۷۳.
- دهخدا، علی اکبر؛ امثال و حکم، ج ۱، چاپ ششم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- رزمجو، حسین؛ شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، ج ۲، چاپ اوّل، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.
- زرّین کوب، عبد الحسین؛ شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، چاپ اوّل، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۱.
- سنایی غزنوی؛ حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرّس رضوی، چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.
-؛ دیوان، به تصحیح مدرّس رضوی، چاپ پنجم، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۸۰.
- شجعی، پوران؛ منظومه های درباری ایران، چاپ اوّل، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۴۹.
- شفیع کدکنی، محمّد رضا؛ مفلس کیمیا فروش، چاپ دوّم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۴.
- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، چاپ دهم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۳.
- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر؛ قابوسنامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، چاپ دوّم، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.
- فاریابی، ظهیر الدّین؛ دیوان، به کوشش شیخ احمد شیرازی، چاپ دوّم، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۶۱.
- فرّخی سیستانی؛ دیوان، به کوشش محمّد دبیر سیاقی، چاپ دوّم، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۴۹.



- فروزانفر، بدیع الزمان؛ مباحثی در تاریخ ادبیات ایران، چاپ اول، انتشارات شرکت افست (سهامی خاص)، تهران، ۱۳۵۴.
- کسمائی، علی اکبر؛ مجله یغما، ج هیجدهم، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- نظامی عروضی، احمد؛ گزیده چهار مقاله، به اهتمام محمد معین، چاپ دهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- وزین پور، نادر؛ مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی، چاپ اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۴.